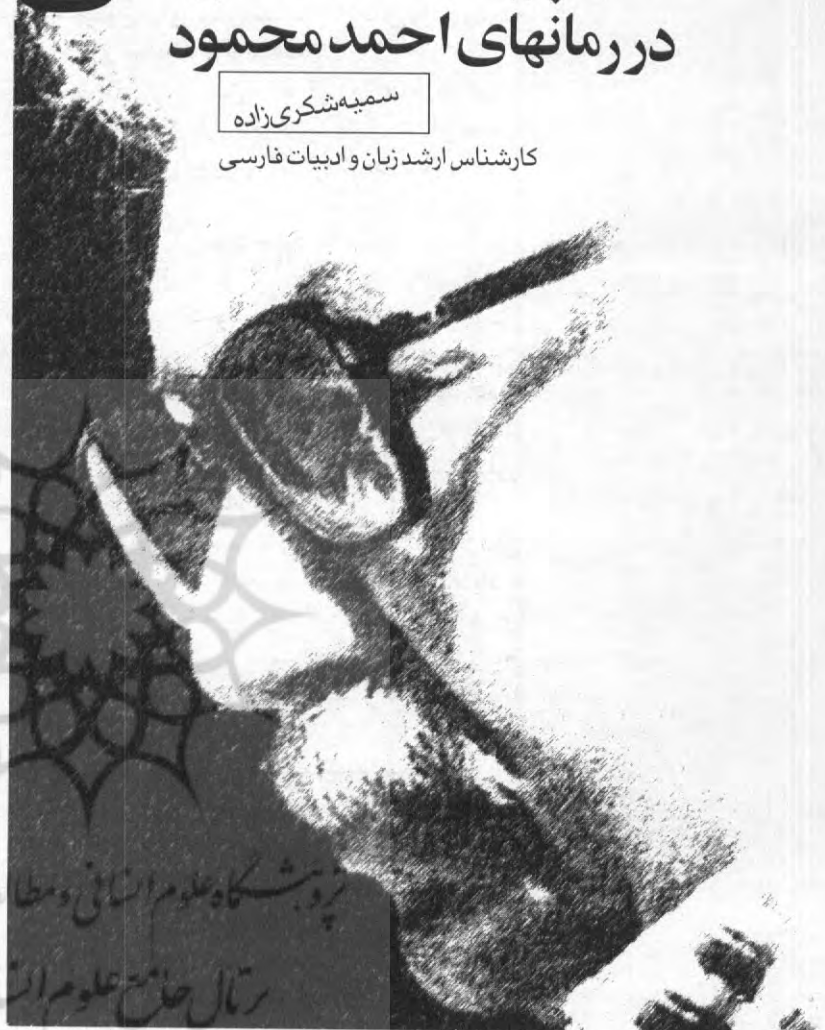


ادبیات اقلیمی

در رمانهای احمد محمود

سمیه شکری زاده

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی



مقدمه

منطقه جغرافیایی در نظر یک نویسنده رئالیست جایگاه ویژه‌ای دارد و سازنده فضای داستان است و نمی‌تواند مانند بسیاری از داستانها، عامل تزئینی باشد.

گاهی اوقات، نویسنده توجه ویژه‌ای به ویژگیهای خاص یک منطقه اعم از آداب و رسوم، مسائل اخلاقی و اجتماعی، طبیعت، اعتقادات، زبان و گویش و... دارد. تمرکز نویسنده بر ویژگیهای منحصر به فرد منطقه و دقت در بازتاب جزئیات آن، اثر او را محدود به یک منطقه خاص می‌کند و به عبارت دیگر به داستان رنگ بومی می‌دهد. در این صورت، معمولاً تمام تلاش او بر این است که آن مکان را با ویژگیهای برجسته‌اش (مانند فرهنگ، آداب و رسوم، طبیعت و...) از دیگر مکانها متمایز کند. چنین مکانهایی در بیشتر موارد برگرفته از محیط زندگی و پرورش و یا محیط پیرامون نویسنده هستند. مکانهایی که به دلیل انس نویسنده و شناخت تمایزات اقلیمی آن باعث توصیف ملموس‌تر مکان می‌شود. از طرف دیگر این مکانها و ویژگیهای خاص آن تأثیر مستقیم بر شخصیتها، درونمایه داستان، حوادث و... دارد.

امروزه، می‌توان آثار بسیاری در میان نویسندگان دنیا سراغ گرفت که بازتاب‌دهنده سیمای مردم سرزمینهای مختلف است. احمد محمود، در کشور ما از جمله این نویسندگان است. بستر و خاستگاه بسیاری از آثار وی، جنوب ایران است. در این عرصه باید از نویسنده موفق دیگر، یعنی محمود دولت‌آبادی، یاد کرد؛ با این تفاوت که عرصه کار او بیشتر فضای جامعه روستایی و عشایری است. در حالی که احمد محمود، بیشتر به جامعه شهری جدید و مسائل آن نظر دارد.^۱

احمد محمود به گواهی نگرش هنرمندانه و کارنامه پربار خود، شاید شاخص‌ترین نویسنده جنوب است که رمان‌نویسی را به مراتب بالای کمال هنری رسانده است. هر چند می‌توان از دیگر نویسندگان جنوب مانند صادق چوبک، منیر و روانی‌پور و... نام برد، اما سرآمد همه آنها احمد محمود است.

احمد محمود، به‌عنوان یک نویسنده رئالیست، در داستان به دنبال مکانهای واقعی برای نمایش گوشه‌هایی از زندگی است. مکانهایی که او توصیف می‌کند، همگی برگرفته از محیط جنوب هستند. جنوب، در آثار احمد محمود با توصیف طبیعت، پرندگان، آداب و رسوم، غذاهای جنوب و... به تصویر کشیده می‌شود؛ که در ذیل به برخی از آنها به صورت مختصر پرداخته می‌شود.

چکیده

تمامی کسانی که با ادبیات داستانی معاصر آشنایی دارند احمد محمود را به‌عنوان یکی از شاخه‌های تنومند ادبیات اقلیمی به‌شمار می‌آورند. احمد محمود با تکاپو بر حال و هوای بومی و شخصی زادگاهش، داستان‌نویسی بومی را به مرتبه مهمی رساند. این امر به‌خصوص در رمان *داستان یک شهر* به‌اوج می‌رسد. تلاش احمد محمود در آثارش بدین صورت بوده است که حوادث، سنتها، باورها و اعتقادات مردمان خطه جنوب را با دقت و روشنی بازگو کند. در این مقاله، نخست کوشش می‌شود تا عناصر بومی در رمانهای مختلف نویسنده مورد بررسی قرار گیرد و سپس میزان خلاقیت وی در عرصه داستان‌نویسی اقلیمی تحلیل و بررسی شود. کلیدواژه: ادبیات اقلیمی، داستان‌نویسی، معاصر، احمد محمود

۱. آب و هوای جنوب

محمود در توصیف جغرافیای داستانی جنوب، توصیف خاک تفتیده و شرعی شده بسیار موفق است:

«... از بازار سرپوشیده می‌زنم بیرون. زهر آفتاب به جانم تشنگی می‌ریزد. ماهی می‌خرم و از کوچه پس‌کوچه‌ها می‌زنم به طرف گاراژ عدنانی. گرما محشر کبری است. ذره‌های خورشید مثل انبوه زنبوران زهری زرد و کوچک، در هم می‌لولند و وزوز می‌کنند و پوست را می‌چزاندند و شهر را که انگار محضر است و چمچاره گرفته است، در سکوتی که سنگین است و طاقت‌فرسا فروبرده است. زنبوران خشکیده‌ای که کنار برکه خشکی تمام تابستان سوخته باشند، سیاه و خشک و پُرچروک می‌شوند. صدای مؤذن، از صحن مسجد محمد، کند و سنگین پر می‌کشد و خسته و گرم‌زده، تو کوچه‌های تنگ و پرپیچ که انگار انتها ندارند، ره می‌گشاید...»^۲

۲. توصیف مکانهای جنوب

احمد محمود، با دقت و وسواس خاصی که از خود نشان می‌دهد، تمام تلاش خود را به کار می‌گیرد تا نام تمام بنادر کوچک و بزرگ جنوب، کوچک‌ترین دهات و محله‌ها و بناهای خاص جنوب را در آثارش به کار بگیرد:

«... تن خسته و خاکی‌اش را به دریا می‌سپارد و آرام می‌گذرد و به برکه سفلین که می‌رسد، از دریا می‌زند و می‌آید تا بندر کنگ و بعد، بندر لنگه و بعد مغویه و بندر چارک و بندر گاوبندی و بعد...»^۳

علاقه احمد محمود برای به تصویر کشیدن جغرافیای جنوب شامل مکانها و خیابانهای جنوب نیز می‌شود: «با اشتیاق راه می‌افتادم. از جلوی سینمای میهن می‌گذشتیم. باغ ملی را میان‌بر می‌زدیم و شهربانی را پشت سر می‌گذاشتیم. به مدرسه نظام وفا که می‌رسیدم، کج می‌کردم به طرف دانشسرا و بعد، از شیب کاروان سرازیر می‌شدم و می‌راندم به طرف باغ معین.»^۴

همچنین می‌توان به مواردی اشاره کرد که آثار احمد محمود سعی در شناسایی بازارهای مختلف جنوب دارد: «... می‌روم به طرف بازار ماهی‌فروشها که پشت قهوه‌خانه انور مشدی است.»^۵

مثالی دیگر در این زمینه که از بازار دیگری نام می‌برد: «باز امروز ناصر چاقوکش مست کرده بود و دور برداشته بود!؟»

– کجا؟

– تو بازار مساح.»^۶

۳. توصیف طبیعت

توصیفات بصری و زنده احمد محمود از طبیعت گاه خشن و گاه مهربان سرزمین جنوب، ناشی از علاقه عمیق و تجربه شخصی نویسنده است. احمد محمود در توصیف طبیعت از هیچ نکته‌ای فروگذار نمی‌کند. او به دریا، نخل،

پرندگان و... به‌عنوان عناصر تشکیل‌دهنده طبیعت پرداخته است.

از عناصر طبیعی که در آثار احمد محمود نقش چندانی ندارند، می‌توان از «دریا» نام برد و علت کم بودن توصیف از دریا، مکان رویدادهای رمانهای وی است. تنها شهری که در رمانهای احمد محمود، با دریا هم‌جوار است، بندر لنگه در رمان داستان یک شهر است:

«... چشم‌اندازم دریاست. کشتی کوچکی که غروب، از دور می‌آید، حالا نزدیک شده است. چراغهایش بیشتر و پُر نور شده است. انگار بی حرکت است. به جزیره کوچکی می‌ماند که وسط دریا نشسته باشد.»^۷

دریا در رمان داستان یک شهر بیشتر با مرگ همراه است. جسد «شریفه» در دریا قرار می‌گیرد و راوی در حالتی از ترس و وحشت در ساحل با آن مواجه می‌شود و «علی» نیز به دست قاچاقچیان کشته می‌شود که از طریق دریا رفت و آمد می‌کنند.^۸

داستانهای احمد محمود با نخل، دریا و نفت رنگ محلی به خود می‌گیرند:

«کمال، چشمان درشت میشوی و خوش حالتش را به چشمم می‌دوزد و می‌گوید:

– سیگار؟! ... به کاری‌اش می‌کنم!

باز، انگار حس می‌کنم که حرف زندش بوی گاز نفت می‌دهد، بوی ماهی سبور و یا بوی خوش طلع و خرما.»^۹ نخل در رمان زمین سوخته کارکردی نمادین پیدا می‌کند و نشانی از جنوب دارد که در عین ویرانی همچنان پلرجاست:

نخل پایه‌بلند گوشه خانه ننه‌باران بر جای خود استوار است.»^{۱۰}

احمد محمود در توصیف طبیعت، مانند نقاشی عمل می‌کند که کلمات برای او، حکم قلم‌موی نقاشی را دارد و به تصویرپردازی از طبیعت می‌پردازد. وی را می‌توان نقاش چیره‌دست طبیعت جنوب نام نهاد:

«چراغهای کشتی کوچکی که از غرب خلیج می‌آید، از دور سوسو می‌زند. ستاره‌های درشت و زودرس، تک‌تک تو آسمان می‌درخشد. کمی که هوا تیره‌تر شود و ستاره‌ها بیشتر شود و نور ستاره‌ها تو آب شکسته شود، ماهیهای پرنده بهتر دیده می‌شوند. انگار که تمام تنشان با لایه‌ای از فسفر پوشیده شده است. از آب جست می‌زنند بیرون. بالهای سینه‌شان عین بال پرستو از هم باز می‌شود. رو هوا قوس برمی‌دارند و دورتر به آب فرومی‌روند. شبهایی که ماه باشد انگار خوش‌رنگ‌ترند.»^{۱۱}

تمرکز احمد محمود، روی عناصر مختلف طبیعی (طبیعت، آب و هوا، اسامی پرندگان و...) قابل تحسین است. مانند نمونه اخیر که دقت و تیزبینی نویسنده را در درج نامهای پرندگان به‌خوبی نشان می‌دهد:

«جابه‌جا چند سرسیاه، لابه‌لای گنجشکها نشسته‌اند. طوق زرد گلو و پوش پرهای بلوطی‌رنگ سرسیاهها، زیر

نور تند خورشید برق می زند. گلوزرد به تشنه‌ای پر می کشد و می نشیند رو چرخ چاه، بالهای قهوه‌ای گلوزرد به رنگ خاکستری تیره می ماند.»^{۱۲}

احمد محمود، به دلیل شناخت صحیحی که از جنوب دارد، از عوامل و عناصر بومی منطقه به خوبی و به نحو کاملاً هنری در آثار خود استفاده کرده است؛ مانند آنچه به آن اشاره شده است که به ذکر نام گیاهان و درختان مختلف پرداخته است:

«بزغاله حنایی رنگی رفته است رو پرچین و گردن کشیده است تا شاخه درخت لوری^{۱۳} را که پشت پرچین قد کشیده است به دندان بگیرد.»^{۱۴}

همچنین در این مورد که به ذکر نام گیاهان اشاره کرده است:

«مرد خورشید کلاه با بیل به سعفاها ورمی رود که رو هم کود شده است برای زمستان...»^{۱۵}

بر اساس آنچه گفته شد می توان چنین بیان کرد که طبیعت در آثار احمد محمود نقش خاصی دارد. او در برخورد با طبیعت مانند یک شخصیت داستان عمل کرده است و جز به جز و ویژگیهای طبیعی را با تمام توان خود در آثارش بازتاب داده است. حتی در برخی از موارد نیز راه افراط در پیش گرفته است:

«دم جنبانک پر حرکتی می نشیند رو زمین. جست می زند به طرف جوی آب. اما بی آنکه آب بخورد پر می کشد. گرما صدای گنجشکها را بریده است. سرسیاه ماده‌ای از زیر بوته کوهکی بیرون می زند. تو پوشپره‌های قهوه‌ای پشتش رگه‌های زیتونی دویده است. با نرش تفاوت دارد.

پوشپره‌های پشت سرسیاه نر، یک دست بلوطی است. سرسیاه ماده، جابه‌جا دانه می چیند و بعد پر می کشد و می نشیند کنار جوی آب و رمیده به آب، نوک می زند. چند کبوتر چاهی، بالها را جفت می کنند و قیقاچ پایین می آیند و می نشینند تو باغ. کبوترها نگاهم را به خود می کشند. طوق گلولی کبوترهای چاهی زیر نور آفتاب، سبز شفاف می زند؛ با ته رنگی از ارغوانی فرار. رو شاخه درخت لوری، که مثل کپر گسترده‌ای روبه‌رویم نشسته است، گلوزرد نری دوروبر ماده‌اش پر می کشد و بی تابی می کند. ماده‌اش پف کرده است و تکان نمی خورد. لکه آفتابی از لای برگهای سبز تیره درخت لور، رو گلوزرد ماده تابیده است. خالهای زرد گلویش را در متن خاکستری پوشپره‌های تنش، شفاف تر می کند. گلوزرد نر، دم قهوه‌ای‌اش را از هم باز می کند و کند، دور ماده‌اش می گردد. گاهی می نشیند رو شاخه و از رو ماده، که بی اعتنا جای خود پف کرده است، جست می زند و کمی دور می نشیند و باز مثل پروانه‌ای که دور گل بگردد، پر می کشد و دمش را باز می کند و دور ماده‌اش می گردد.»^{۱۶}

طبع واقع‌گرا و تیزبین احمد محمود، در توصیف از طبیعت بیشتر در رمان داستان یک شهر آشکار است و آن را می توان به دلیل فضای کوچک رخدادهای داستان، که محمود به بندر لنگه و پادگان دوی زرهی در تهران است، قلمداد کرد.

احمد محمود در آثار بعدی خود توصیف از طبیعت را به حد اعتدال رسانده است و افراطهای این چنینی در رمانهایی مثل درخت انجیر معابد، مدار صفر درجه و... دیده نمی شود. نویسنده در دیگر آثار خود در زمینه توصیف طبیعت به حد پختگی لازم رسیده است.

۴. توصیف پوشش، خوراک، آداب و رسوم مردم جنوب

۴-۱- توصیف پوشش مردم جنوب

احمد محمود، در همه آثار خود به طور اعم و در رمان داستان یک شهر به طور اخص از جزئیات زندگی افراد در نواحی جنوب ایران (نوع پوشش، خوراک، آداب و رسوم و...) اطلاعات دقیق خود را در اختیار خواننده خود قرار می دهد. هیچ کدام از عناصر بومی مثل نوع پوشش، آداب و رسوم، خوراک و... به نحو تصنعی در داستان به کار نرفته‌اند. آنها در تاروپود داستان بافته شده‌اند.

اینک به بخشهایی از نوع پوشش مردم جنوب اشاره می شود:

«... هنوز ماشین حرکت نکرده است که زن لاغر اندام سیه چرده‌ای سر می رسد و التماس می کند که گکو سوارش کند. زن برقع زده است و مقنعه به سر بسته است و تمام تنش تو شله سیاه رنگی فرورفته است.»^{۱۷}

دقت و تیزبینی احمد محمود، مختص به تصویر کشیدن پوشش زنان نمی شود، بلکه پوشش مردان جنوب را نیز دربر می گیرد:

«علوان، سیاه است و بلند و استخوانی و میانه سال. لنگوته‌ای به کمر بسته است. پیراهن مخمل سفیدی به تن دارد. راه که می رود، نعلین چوبی‌اش صدا می دهد.»^{۱۸}

با استفاده از توصیفات احمد محمود در مورد پوشش مردم جنوب می توان به تنوع پوشش در سرزمین جنوب پی برد:

«مرد کوتاه قامتی که چپیه به سر بسته است از پشت پاسگاه می آید بیرون. مرد کوتاه قامت تو پاهایش پیچ و تاب می خورد، پاهایش برهنه است.»^{۱۹}

احمد محمود، تمام توان خود را برای درج جزئیات پوشش جنوب به کار می گیرد که حاصل کارش برای خواننده لذت بخش است:

«تو جمعیت چشمم می افتد به زن علی دادی، که عصابه بسته است.»^{۲۰}

با توجه به آنچه گفته شد، می توان چنین برداشت کرد که توصیفات احمد محمود از پوشش مردم جنوب، زمانی بیشتر رنگ بومی به خود می گیرد که مردم نیز برخوردار از یک زندگی سنتی باشند؛ مانند آنچه که در داستان یک شهر در مورد زن علی دادی و... ذکر شده است. می توان آن موارد را با بخشی از رمان درخت انجیر معابد در مورد نوع پوشش افسانه، همسر اسفندیار خان، مقایسه کرد که در مورد فوق نشانی از رنگ بومی دیده نمی شود:



در برخی موارد نیز با دقت، به طبخ انواع ماهی و غذاهای دریایی اشاره می‌کند:

«از ماهی دلم زده شده است؛ ماهی کبابی، ماهی سرخ کرده، قلیه‌ماهی، کتلت میگو، مهپوه، ماهی شور...»^{۲۶}
دقت احمد محمود، مختص درج انواع ماهی و غذاهای دریایی نمی‌شود، بلکه بارها به انواع خرماهای جنوب نیز اشاره کرده است:

«تخله‌های باغ عدنانی، بیشتر مضافتی است و شکری و خضراوی^{۲۷}. لیلو^{۲۸} کمتر دارد. خارک لیلو گس است. وقتی که رسیده باشد طعمش به چمری^{۲۹} می‌ماند. خرما لیلو اصلاً به درد نمی‌خورد. شیرینی و شهد خرماهای دیگر را ندارد.»^{۳۰}

تیزبینی و نکته‌بینی احمد محمود، گاهی در ذکر انواع میوه و سبزیها نیز قابل مشاهده است:

«حرف زدن کمال بوی زهم ماهی می‌دهد. بی گس نفت، بوی شور دریا و... شادام می‌کند. انگار طعم کال خارک لیلو کامم را پر می‌کند. انگار لزج گاگله^{۳۱} رو لبهام می‌نشیند.»^{۳۲}

و موردی دیگر که در بیان نوعی میوه خاص جنوب انتخاب شده است:

«... راننده کامیون، برای رئیس پاسگاه بکرایبی^{۳۳} آورده است، انگار که دنیا را به رئیس پاسگاه داده‌اند.»^{۳۴}

۳-۴- توصیف آداب و رسوم مردم جنوب

احمد محمود، برای به تصویر کشیدن ویژگیهای خاص اقلیمی جنوب در حد بضاعت کوشیده است. از عمده‌ترین ویژگیهای اقلیمی در آثار او می‌توان به آداب و رسوم جنوب اشاره کرد. توصیف آداب و رسوم جنوب، ضمن آنکه برای مخاطب ناآشنا، بدیع و تازه است، در واقعی کردن آثار نیز نقش مهمی دارد. در مورد ذیل که از داستان یک شهر انتخاب شده است، به آدابی که به مردمان ساحل باز می‌گردد، اشاره شده است:

«از برکه رودباریها که رد می‌شوم، صدای مؤندو^{۳۵} اوج می‌گیرد. روز سوم است که برای نصر و مجلس^{۳۶} برگزار شده است.»

- شنیدی؟

- ها... چی شده؟

بابا^{۳۷}ی لنگه راه می‌افتد.

«افسانه سر تا پا سفید پوشیده بود. آرایش کرده بود و رو سینه، غنچه گل محمدی زده بود... گردن بلند و برازنده‌اش مثل گردن قو به جلو خم شده بود و پیش پا را نگاه می‌کرد...»^{۲۱}

۲-۴- توصیف خوراک مردم جنوب

احمد محمود، در داستانهایش از جزئیات مختلف زندگی مردم جنوب ایران توصیفاتى ارائه می‌کند. وجود این توصیفات و عناصر بومی مختلف مثل انواع غذاها، چایها، اسامی انواع ماهیها، نام بردن از انواع و اقسام خرماها، داستانهایی او را جنوبی کرده است. مانند آنچه در مورد زیر به آن اشاره شده است که به نوع خاصی از نان اشاره می‌کند، که ضمن توصیف خود از نان با تحریک حس بویایی مخاطب، توصیف خود را ملموس تر بیان می‌کند:

«جاشوهای لنج دور هم می‌نشینند و ناشتایی می‌خورند. نان گرم ساجی را از رو ساج برمی‌دارند و لوله می‌کنند. انگار بوی تند مهپوه که رو نان گرم مالیده شده باشد به دماغم می‌نشیند.»^{۳۲}

و در این بخش که به یک نوع غذای جنوبی به نام «وپیازی» در ضمن گفتگوی نودر و خاور اشاره می‌کند:

«نودر سر کشید تو مطبخ.

- چی درست می‌کنی زن عمو؟

زمزمه خاور برید:

- اوپیازی.»^{۳۳}

احمد محمود دقت زیادی برای به تصویر کشیدن زندگی مردم خطه جنوب به کار می‌گیرد. این دقت او حتی در مورد نحوه چای خوردن آن منطقه نیز بارز است:

«... و سماور برنجی کهنه‌ای را که شکمش بی‌تناسب بزرگ است و تمام حاشیه‌اش قلمکاری شده است، آتش می‌اندازد و دو مشت آب می‌زند به صورتش و می‌نشیند و تا آب جوش بیاید چند لیمو عمانی خرد می‌کند که ترشی درست کند.»^{۳۴}

احمد محمود گاه در گفتارش قصد ذکر اسامی تمام ماهیهای جنوب را می‌کند:

«سر شب، هوا که صاف باشد، با لنجها می‌زنند به دریا و هنوز فلک ندیده است که با ماهیهای صیدشده باز می‌گردند. ماهی سرخو، سنگسر، کلاغ‌ماهی، ماهی کباب، شوریده و...»^{۲۵}

را در مطالعه کند می‌کند و در مواردی ممکن است سبب تخریب پایهٔ زبان فارسی شود.^{۴۲}

زبان مردم جنوب در آثار احمد محمود، به صورت استفاده کردن از واژه‌های جنوبی، ترکیبهای جنوبی، اشعار محلی در گفتگوها و... دیده می‌شود.

۱-۵- واژه‌های جنوبی

برخی از این واژه‌های جنوبی، برای خوانندهٔ غیر بومی کاملاً نامفهوم است. این واژه‌ها خاص منطقهٔ جنوب است. استفادهٔ احمد محمود از این واژه‌ها، در حد اعتدال است:

«هوا بدجوری دلخ^{۴۳} شده است. طوفان، خاک را از زمین می‌کند، به هوا می‌برد و سرتاسر لنگه را تیره می‌کند.»^{۴۴}
به کارگیری چنین واژه‌هایی تا زمانی که نویسنده برای آن توضیحی ندهد، برای خواننده نامأنوس است:

«گروه‌بان غانم از رو تخت بلند می‌شود و می‌رود علاقه^{۴۵}ی را که به سقف دالان آویزان است، می‌آورد.»^{۴۶}
برخی از این واژه‌های جنوبی مربوط به مشاغل خاصی است که در جنوب رواج دارد:

«به گمانم باز حرف قاچاق است.

- آفاق، تشاله^{۴۷} می‌یاد تو شاخه^{۴۸} دوم.»^{۴۹}

بعضی از این واژه‌ها نیز بارها در آثار احمد محمود دیده می‌شود؛ مثل «سی، مو، بی» که از زبان شخصیت‌های مختلف تکرار شده است:

«مو سر در نمی‌آرم که چی می‌گی.»^{۵۰}
«خاور گفت:

- سی خودت تخته‌شنو درست کن.»^{۵۱}
«ممدو می‌گوید:

- سیل بی^{۵۲} آگه می‌خواستم که تا حالا گفته بودم.»^{۵۳}

برخی از این واژه‌ها نیز در گویش مردم جنوب تغییر یافته‌اند. مثلاً در نمونهٔ زیر که از زبان جواهر خانم در رمان درخت/نجیر معابد بیان شده است، عبارت «بهتر از» به صورت اختصار به کار رفته است: «شهربانو می‌گوید: - جواهر خانم، تو باید بچه‌هان ناشتایی بدی راهشان بندازی مدرسه.

- زری خودش بهز من بی کاران می‌کنه!»^{۵۴}

احمد محمود، در رمان درخت/نجیر معابد به صورت کم‌رنگ‌تری از لهجهٔ جنوب استفاده کرده است و می‌توان چنین برداشت کرد که به کارگیری لهجه برای شخصیت‌های داستانی، با طبقهٔ اجتماعی آنان رابطهٔ مستقیم دارد، زیرا در اثر مذکور، احمد محمود، از طبقهٔ اشرافی جامعه صحبت می‌کند و چنین است که لهجهٔ غالب بر داستان لهجهٔ تهرانی است و در همین اثر، زمانی که نویسنده به توصیف شخصیت‌های طبقهٔ پایین جامعه می‌پردازد زبان این شخصیت‌ها را با لهجهٔ جنوبی برجسته می‌سازد. مانند نمونه‌ای از همین اثر که از گفتگوی بین ننه مصطفی و علمدار انتخاب شده است: «ننه مصطفی گوشت را می‌دهد به علمدار و می‌گوید:

- زحمتت بید.



- نورو جونش بد شده.^{۳۸}

بابا سعید^{۳۹} با چوب در خانه‌ها می‌زند!»^{۴۰}

احمد محمود، به منظور آشنا ساختن خواننده با آداب و رسوم خاص خطهٔ جنوب، تنها به مردم فارسی‌زبان نظر نداشته است، بلکه قوم عرب ساکن در این سرزمین را نیز با دیدهٔ انصاف نگریسته و با دقت زندگی واقعی آنها را به تصویر کشیده است:

«... تاج‌الملوک به جمیله تعارف می‌کند که بنشیند کنار تخت. جمیله می‌گوید:

- خسته نیستم تاج‌الملوک خانم.

و نگاه مردش می‌کند. شیخ لبخند می‌زند. تاج‌الملوک خنده‌خنده می‌گوید:

- ها جمیله خانم، رسم و سنت قبیله نیست که زن بنشینه، مرد سر یا باشه!»^{۴۱}

۵. زبان مردم جنوب

احمد محمود را می‌توان از تواناترین توصیفگران زندگی تب‌آلود منطقهٔ جنوب دانست. داستانهای او از بدعت و غربتی مطبوع برخوردار هستند. او از عوامل مختلف برای بومی کردن آثارش بهره گرفته است. (قبلاً به اختصار در مورد آن بحث شد.) از مهم‌ترین عوامل باید از زبان شخصیت‌های داستان نام برد که خواننده را کاملاً در فضای آدمهای جنوب قرار می‌دهد. زبان به کار گرفته شده در آثار احمد محمود کاملاً آگاهانه و متناسب با سن، تحصیلات و طبقهٔ اجتماعی قهرمانان است.

هر چند احمد محمود از واژگان و تعابیر ویژهٔ مردم خوزستان کمتر استفاده کرده است و بافت گفتگوها به گویش خوزستانی است، در این زمینه باید به نکته‌ای اشاره کرد که اگر نویسنده در بومی کردن زبان و لحن داستان، از حد معینی بیشتر پافشاری کند سرعت خوانندهٔ غیر بومی

چه زحمتی نه مصطفی؟

و گوشت را سبک و سنگین می کند؛ پوست و روده شم برد، زن می گوید:

خو ها، بابت زحمتش. ۵۵

۵-۲ - ترکیبهای جنوبی

به صورت طبیعی به کارگیری زبان بومی در یک اثر، ترکیبهای خاص آن را نیز به دنبال دارد. احمد محمود نیز، به عنوان یک نویسنده بومی که زبان جنوب را در آثار خویش به کار گرفته است، ناگزیر از ترکیب جنوبی نیز استفاده کرده است:

«... نگاهم به کف دستم می افتد که گله به گله خونی شده است.» ۵۶

«پنجره بزرگ پشت اتاق، تاق به تاق است و تو چهار چوبش پر است از پته های سه کوهک.» ۵۷

ترکیبهای جنوبی، در حد اعتدال در آثار احمد محمود به کار رفته است.

۵-۳ - اشعار محلی در گفتگو

احمد محمود، ضمن به کارگیری زبان جنوب برای شخصیتهای داستان، برای واقعی تر کردن زبان شخصیتها از اشعار محلی استفاده می کند:

«زمزمه های مادرم همه تلخیها را به جانم می نشاند:

- گر مو دونسم بی روزه مو دارم

خوردم تریاک به ز شیر مادرم» ۵۸

استفاده از اشعار محلی به شخصیتهای داستان نوعی هویت بومی می بخشد؛ مانند آنچه که از زبان مادر خالد در رمان همسایه ها بیان شده است که تسکین دهنده راوی اثر در لحظات تنهایی زندان است:

«ساربون غم کجاس غممه کنه بار

سر نشین مو بووم، گردم گیچه بازار» ۵۹

به کارگیری اشعار محلی در ترسیم فضای داستان، نقش زیادی دارد؛ مانند نمونه هایی که قبلاً ذکر شد. چنین اشعاری در ایجاد فضای غم و اندوه کمک زیادی به نویسنده می کنند و خواننده در چنین فضایی شریک می شود. گاهی اوقات نیز چنین اشعاری دلالت بر حالت عاشقانه راوی این اشعار دارند:

«دو شو ایته م خولف شراق پرس بید

آسینه سل مغله گلو بوف دیرس بید

سر هنگ آچن» ۶۰

در بخشهایی نیز اشعار عوامانه با لهجه جنوبی در آثار مختلف ذکر شده است:

«آگه سفیدی می خوای تهرونی بسون

آگه سبزه می خوای آبادانی بسون

آگه سیاه می خوای بوشهری بسون» ۶۱

در مواردی نیز، نویسنده برای واقعی تر کردن فضای داستان، از چنین اشعاری استفاده می کند؛ مانند آنچه که

در رمان داستان یک شهر متناسب با قتل شریفه، اشعاری از زبان بچه ها در کوچه و خیابان زمزمه می شود:

«شریف دندون طلا شه

جوجه ویل سیاشه

خبر آده ا دوشش

که غفوری آشناشه» ۶۳

با استفاده از اشعاری که از زبان شخصیتهای مختلف داستانی زمزمه می شود، تا حدودی می توان به حالت درونی (غم، شادی، عشق...) آنها پی برد. علاوه بر اینکه چنین اشعاری دلالت بر میزان اطلاعات شخصیتها نیز دارد؛ مانند آنچه که در رمان درخت انجیر معابد از زبان تاج الملوک بیان می شود که بر دانسته های ادبی چنین شخصیتی مهر تأیید می زند:

«عمه تاجی گفته بود: خان داداشم همین می گ. می گه که نظامی هیچ نداشته که صحنه های عاشقانه را توصیف کند، جز شتر و سیاه چادر و شن و ماسه. خود نظامی م گفته

دهلیز فسانه چون بود تنگ

گردد سخن از شدن آمدن لنگ

نه باغ و نه بزم شهر یاری

نه رود و نه می نه کامکاری

بر خشکی ریگ و سختی کوه

تا چند سخن رود در اندوه

باید سخن از نشاط سازی

تا بیت کند به قصه بازی» ۶۴

بر اساس آنچه گفته شد و نمونه هایی که ذکر شد، می توان این چنین بیان کرد که احمد محمود، به زبان فارسی گفتاری و به لحن عامیانه خاص و تعدیل شده ای از لهجه جنوبی (خوزستانی) می نوشت و چنین کاری بر اساس علاقه و شناخت صحیحی که وی، از مفردات، ترکیبات و اصطلاحات و مثلها داشته است، به ثمر رسانده است. ۶۵

احمد محمود علاقه و وابستگی خود را به سرزمین جنوب چنین توصیف می کند:

«سرزمین آدم مثل سینه مادر است که به او شیر می دهد. نویسنده ای که از سرزمین خودش دور می شود، مثل بچه ای است که از سینه مادرش دور افتاده باشد» ۶۶

در این قسمت می توان گفت در عرصه ادبیات داستانی معاصر، شاید، هیچ کس همچون احمد محمود، زبان جنوبی را صیقل خورده و هنرمندانه به کار نگرفته است، چنان که برخی از نویسندگان محلی نویس ناخودآگاه و تحت تأثیر او جنوبی می نوشتند. حال آنکه ممکن بود، جغرافیای داستان جنوب نباشد. ۶۷

در پایان این چنین باید اظهار کرد که اقلیمی بودن آثار احمد محمود، به این معنی نیست که نویسنده در بند اقلیم مانده است و خود را محدود به منطقه خاصی کرده است، بلکه آثار احمد محمود متعلق به یک قوم و ملت، در یک مقطع از تاریخ معاصر ایران است.



است.

۲۸. نوعی خرما می نامرغوب است.
 ۲۹. نوعی خارک سبز نارس.
 ۳۰. احمد محمود، *داستان یک شهر*، ص ۱۳۳.
 ۳۱. به فتح سوم و تشدید چهارم، نوعی سبزی خودروی شورمزه است که پاره‌های از مردم تهیدست به‌عنوان سبزی خوردن از آن استفاده می‌کردند.
 ۳۲. احمد محمود، *داستان یک شهر*، ص ۳۴۳.
 ۳۳. به فتح اول، میوه‌ای است که از پیوند لیموشیرین و نارنگی به دست می‌آید، در شمال ایران «عتاسی» گفته می‌شود.
 ۳۴. احمد محمود، *داستان یک شهر*، ص ۵۴۸.
 ۳۵. به کسر سوم و سکون چهارم، دهل بزرگی که در برگزاری مجالس «زار» یا «تویان» که دو نوع از یادهای محلی است، مورد استفاده قرار می‌گیرد.
 ۳۶. مراسمی که برای پایین کردن «زار» و شفا بخشیدن به مریض برگزار می‌شود.
 ۳۷. به مردی گفته می‌شود که «مجلس» برگزار می‌کند.
 ۳۸. کنایه از گرفتار شدن به «زار» یا «تویان» است.
 ۳۹. کسانی را که قبلاً مبتلا شده‌اند و شفا یافته‌اند. به این ترتیب برای شرکت در مراسم دعوت می‌کنند.
 ۴۰. احمد محمود، *داستان یک شهر*، ص ۷۳.
 ۴۱. احمد محمود، *درخت انجیر معابد*، جلد ۲، ص ۵۴۳.
 ۴۲. رضا رهگذر، «قدی بر آخرین رمان احمد محمود»، مندرج در کتاب *بیارلران درآینه*، به کوشش احمد آقایی، ص ۳۲۴.
 ۴۳. باد و طوفان همراه خاک.
 ۴۴. احمد محمود، *داستان یک شهر*، ص ۴۵۳.
 ۴۵. به فتح عین و کسر گاف، سبزی است که با طناب از سقف آویزان می‌شود تا از دسترس گربه دور باشد.
 ۴۶. احمد محمود، *داستان یک شهر*، ص ۱۰۱.
 ۴۷. نوعی قایق کوچک.
 ۴۸. نهر پهن آبی که از رودخانه جدا می‌شود و نخلستان را مشروب می‌سازد.
 ۴۹. احمد محمود، *همسایه‌ها*، ص ۳۶.
 ۵۰. احمد محمود، *داستان یک شهر*، ص ۷۵.
 ۵۱. احمد محمود، *ملار صفر درجه*، جلد ۱، ص ۱۱۹.
 ۵۲. این را نگاه کن.
 ۵۳. احمد محمود، *داستان یک شهر*، ص ۳۲۱.
 ۵۴. احمد محمود، *درخت انجیر معابد*، جلد ۲، ص ۷۸۳.
 ۵۵. همان، جلد ۱، ص ۱۷۰.
 ۵۶. احمد محمود، *داستان یک شهر*، ص ۲۱۶.
 ۵۷. همان، ص ۱۱۹.
 ۵۸. احمد محمود، *همسایه‌ها*، ص ۳۵۹.
 ۵۹. همان، ص ۲۹۸.
 ۶۰. دیشب از چشمم، خواب مثل قرقی پریده بود / از سینه کشیدن و وا غلت زدن دوشک پاره شده بود، بس که...
 ۶۱. احمد محمود، *ملار صفر درجه*، جلد ۳، ص ۱۶۸۵.
 ۶۲. احمد محمود، *داستان یک شهر*، ص ۱۸۸.
 ۶۳. همان، صص ۲۸۵ - ۳۸۶.
 ۶۴. احمد محمود، *درخت انجیر معابد*، جلد ۲، ص ۷۸۰.
 ۶۵. سخنان احمد محمود، به نقل از برزو نابت، مندرج در کتاب محمود، *پنج‌شنبه‌ها*، درکه، ص ۲۷.
 ۶۶. محمد بهارلو، «احمد محمود، نویسنده‌ی زمانه و طبقه خود»، مندرج در کتاب *بیارلران درآینه*، به کوشش احمد آقایی، ص ۳۸۲.
 ۶۷. قاسمعلی فراس، «احمد محمود و جامعه ادبی ما: زلال به زلالی باران»، مندرج در کتاب *بیارلران درآینه*، به کوشش احمد آقایی، ص ۵۱۷.

پی‌نوشت‌ها:

۱. جواد امید، «روایت تراژیک زندگی»، مندرج در کتاب *بیارلران درآینه*، به کوشش احمد آقایی، ص ۱۱۲.
 ۲. احمد محمود، *داستان یک شهر*، ص ۱۴۹.
 ۳. همان، ص ۱۱۷.
 ۴. همان، ص ۱۱۹.
 ۵. همان، ص ۲۲۷.
 ۶. همان، ص ۱۴۷.
 ۷. همان، ص ۴۰۶.
 ۸. بلقیس سلیمانی، «در حضور تاریخ»، مندرج در کتاب *بیارلران درآینه*، به کوشش احمد آقایی، ص ۳۵۲.
 ۹. احمد محمود، *داستان یک شهر*، ص ۴۱۱.
 ۱۰. احمد محمود، *زمین سوخته*، ص ۳۲۷.
 ۱۱. همان، ص ۳۹۹.
 ۱۲. همان، ص ۱۱۹.
 ۱۳. درخت نسبتاً عظیمی است که از تیره توت محسوب می‌شود و در حقیقت یکی از گونه‌های انجیر است. این درخت، خاص مناطق حاره است و در نواحی جنوبی ایران می‌روید.
 ۱۴. احمد محمود، *داستان یک شهر*، ص ۸۲.
 ۱۵. همان، ص ۳۴۶.
 ۱۶. همان، ص ۳۴۴.
 ۱۷. همان، ص ۲۶۰.
 ۱۸. همان، ص ۵۹.
 ۱۹. همان، ص ۴۰۱.
 ۲۰. همان، ص ۲۶۶.
 ۲۱. احمد محمود، *درخت انجیر معابد*، جلد ۱، صص ۲۸ - ۲۹.
 ۲۲. احمد محمود، *داستان یک شهر*، ص ۱۵.
 ۲۳. احمد محمود، *ملار صفر درجه*، جلد ۳، ص ۱۶۳۹.
 ۲۴. احمد محمود، *داستان یک شهر*، ص ۲۶۰.
 ۲۵. همان، ص ۲۹.
 ۲۶. همان، ص ۲۲۹.
 ۲۷. خرماهای مضافتی، شکری و خضراوی: نام سه نوع خرما می‌رغوب